

و بعدها در این باره گفت: «اصلاً نمی‌دانم چگونه قبول شدم، چون دو یا سه بار در طول امتحانات دچار ضعف شدم.» در فهرست نهائی شاگرد نهم بود. شاگرد دوم دانشجوی بی‌بضاعت دیگری بود از یکی دیگر از دبیرستانهای ساردنیا به نام پالمیرو تولیاتی^{۱۰}.

این دو نفر قبلاً هرگز یکدیگر را ندیده بودند. (چنان که تولیاتی بعدها وصف کرده است) «اولین دیدار گذرای این دو جوان حساس و کمابیش غیر اجتماعی» تا قبل از امتحانات کالج کارلو آلبرتو صورت نگرفته بود. چون هر دو ساردنیائی بودند به هم نزدیک شدند. تولیاتی پسر صندوقدار مدرسه‌ای بود (که در ژانویه همان سال فوت شده بود) و سه سال در دبیرستان دومنیکو آلبرتو آتسونی^{۱۱} در ساساری درس خوانده بود. بعلاوه نزدیکی بیشتر (باز از زبان خود تولیاتی) به دلیل فقر هر دو مان بود که از طرز لباس پوشیدنمان پیدا بود. با این حال دوستی خیلی نزدیک این دو دانشجو چندی دیرتر بوجود آمد.

اولین زمستان گرامشی در تورینو، باهمه پرماجرا بودن زندگیش، دوران سختی بود. اتاق کوچکی در خیابان فلورانس^{۱۲}، شماره ۵۷، گرفته بود که مشرف به رود دورا^{۱۳} بود. بی‌رفیق و دور از خانواده، بیش از همیشه فشار تنهائی را حس می‌کرد. از جد و جهدی که برای گذراندن امتحانات کرده بود احساس خستگی مفرط می‌کرد، و زندگیش در محرومیت کامل می‌گذشت. می‌گوید: «در سال ۱۹۱۱، در زمانی که به دلیل سرما و تغذیه ناکافی بیمار بودم، گرفتار این وهم شده بودم که شب وقتی در خوابم عنکبوت عظیمی از تار خود پائین خواهد آمد و من را خواهد مکید.»

حادثه نامساعدی موجب شد که در هفته‌های بعد از امتحانات یکشاهی نداشته باشد. تصور می‌کرد که از پرداخت شهریه تحصیل متعارف دانشگاه معاف خواهد بود. ولی در حقیقت مجبور بود نیمی از شهریه را پردازد و تازه برای گرفتن این تخفیف هم ناگزیر بود یک رشته سند و مدرک نشان دهد. تا رسیدن این مدارک و اسناد نامنویسی مشروط می‌شد به پرداخت تمام شهریه؛ و تا زمانی که رسماً اسم نویسی نکرده بود کالج ماهانه ۷۰ لیر کمک هزینه او را نمی‌پرداخت. در ۴ نوامبر آنتونیو برای پدرش نوشت و درخواست کرد که تمام شهریه را

10. Palmiro Togliatti

11. Domenico Alberto Azuni

۱۲. فلورانس به ایتالیائی فیرنسه Firenze می‌شود.

13. Dora

آنتونیو گرامشی

بپردازد و اضافه کرد: «من حالا بکلی بی پول هستم و مجبورم به صاحبخانه که این اتاق را به طور موقت برای يك ماه از او اجاره کرده‌ام پولی بپردازم؛ بنا براین شما باید اقل ۳۰ لیر برای من بفرستید، و اگر امکانش باشد تلگرافی.» فرانچسکو گرامشی هفتاد و پنج لیر را در ۱۰ نوامبر از گیلارتزا برای دانشگاه فرستاد و آنتونیو بالاخره در ۱۶ نوامبر به عنوان دانشجوی سال اول دانشکده ادبیات نامنویسی کرد: درس زبان‌شناسی نوین را به عنوان رشته انتخاب کرده بود. کالج اولین پول ماهانه او را بلافاصله پس از آن، پرداخت.

برای افراد خانواده در گیلارتزا حالا فهمیدن این مسأله مطرح بود که چگونه او احياناً به بیشتر از هفتاد لیر در ماه نیاز دارد. آنتونیو در جواب نوشت:

این هفتاد لیر مطلقاً برای زندگی کافی نیست، و من می‌توانم این گفته را با عدد ورقم ثابت کنم: با تمام کوششی که کردم امکان پیدا کردن اتاقی، مانند اتاق فعلی من، با کمتر از ۲۵ لیر ممکن نشد. ۲۵ لیر را از ۷۰ کم کنید، می‌ماند ۴۵ لیر. و با این پول من می‌بایست، بخورم، و لباسهایم را به لباسشویی بدهم (پول شستن و اتو و غیره کمتر از ۵ لیر نیست)، و اکس کفش بخرم، پول برق بدهم، کاغذ و قلم و مرکب برای کارم تهیه کنم - که ممکن است ناچیز بنظر آید ولی برای من ۴۰ لیر تمام می‌شود! از بابت غذا، اجازه بدهید عرض کنم که قیمت يك لیوان شیر ۱۰ سانتیم است و با ۵ سانتیم فقط يك نان گرد کوچک می‌توان خرید... ناهار هرگز کمتر از ۲ لیر تمام نمی‌شود، حتی در حقیرترین رستورانها، از نوعی که تا چند روز پیش پاتوق من بود. آنجا به من يك بشقاب ماکارونی می‌دهند به قیمت ۶۰ سانتیم و يك بیفتک به نازکی يك ورق کاغذ به همان قیمت؛ بنابراین من شش یا هفت قرص نان را می‌بلعم و از آنجا به همان گرسنگی که وارد شده بودم خارج می‌شوم...

مادرش برایش شالی فرستاد. گراتسیتا در ۱۴ دسامبر برایش نوشت که «شال برای این است که در اتاق که هستی روی دوشت بیندازی، با اینکه مادر از وصفی که از پوشاک خانهاات کرده‌ای خندید ولی برای وضع اسفبارت سخت غصه خورد.» پنج روز قبل از عید میلاد مسیح - اولین عیدی که آنتونیو دور از خانه می‌گذراند - آنتونیو تصمیم گرفت که در مورد شرایط زندگیش در تورینو، حتی با صراحت بیشتر، صحبت کند. یکی از نامه‌های معدودی را نوشته است که در آن سخن فارغ از احساسات وقایع‌نگارانه را کنار گذاشته است - نامه‌ای که در آن به جای کم‌گفتن از خود و حرفهای غیر شخصی زدن (گوشی

معنیهائی که وصف می‌کند به او ارتباطی ندارد)، به احساس شخصیش پرداخته است:

خود را ناگزیر می‌بینم که از شما استدعا کنم آن ۲۰ لیری را که وعده داده‌اید حتماً قبل از خاتمه ماه برایم بفرستید. من این ماه فقط ۶۲ لیر از کالج پول گرفته‌ام، و از این مبلغ ۴۰ لیر به خانم صاحبخانه‌ام داده‌ام و ۴۰ لیر دیگر نیز باید بزودی به او بپردازم. عید میلاد در هر حال بسیار نامطبوع خواهد بود. دیگر نمی‌خواهم با راه افتادن در این هوای سرد در تورینو و گشتن به دنبال سوراخ دیگری که در آن پنهان شوم، وضع را افسرده‌تر کنم. امید داشتم که بتوانم با ۱۰ لیری که نانارو برایم فرستاده است این ماه پالتوئی بدوزم. حالا فقط خدا می‌داند این کار را کی خواهم توانست بکنم. فکرش را بکنید که چه دلپذیر است آدمی در شهر درحال لرزیدن از سرما گردش کند و بعد هم به اتاق سردی برگردد، بنشیند و ساعتها بلرزد و نتواند خود را گرم کند. اگر می‌دانستم، به هیچ قیمتی حاضر به تحمل این زندگی یخزده نمی‌شدم. از همه بدتر اینکه نگرانی از سرما نمی‌گذارد مطالعه کنم، زیرا یا برای آن که اندکی پاهایم را گرم کنم در اتاق بالا و پائین می‌روم و یا مجبورم در رختخوابم گز کنم، برآستی قادر نیستم اولین یخبندان زمستانی را تحمل کنم.

پولی که خواسته بود در روز سال نو به دستش رسید. این مطلب از نامه‌ای که در ۳ ژانویه ۱۹۱۲ نوشته است پیدا است. به پدرش نوشته است:

حواله تلگرافی پانزده لیری شما پریروز رسید، خیلی متشکرم؛ باور کنید که واقعاً در وضع مشکلی بودم؛ بعد از دریافت کارت شما در تاریخ بیست و ششم از دریافت پول نومید شده بودم. امیدوارم در نتیجه ارسال این مبلغ خودتان دچار مشکلی نشده باشید، برای من بدون این بیست لیر، حتی بعد از تمام از خود گذشتگیها، امکان ادامه زندگی نبود.

ولی گرامشی حتی تحت این شرایط، با وجود خستگی عصبی مفرط، و احساس تلخکامی از تنهائی دردناکش، درسش را می‌خواند. بیاد داشت که: «تمام زمستان را بدون پالتو سر کردم، تنها پوششی که داشتم کت نازکی بود که به درد کالیاری می‌خورد. حوالی مارس ۱۹۱۲ اوضاع آنقدر خراب بود که من برای چند ماه حرف نزدیم. وقتی مجبور می‌شدم حرف بزنم، کلمات را قاطی می‌کردم. از همه بدتر من در کنار رود دورا زندگی می‌کردم که مه رود یخزده مرا هم منجمد می‌کرد.»

یکی از استادان، جوانی از مردم دالماسی به نام ماتئوبارتولی^{۱۴} که استاد زبانشناسی بود به او علاقه‌مند شده بود. هشت سال قبل مقاله‌ای از بارتولی زیر عنوان کلامی دربارهٔ زبان ساردنیائی^{۱۵} چاپ شده بود. بارتولی معتقد بود که کلام و سخن ساردنیائی در مطالعهٔ مشتقات مهجورتر لهجهٔ بومی لاتین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بنابراین همیشه، به قول دومنیکو تسوکارو گوش بزنگ پیدا کردن «نمونه‌های جالب توجه لهجهٔ ساردنیائی» بود. گرامشی ساردنیائی را خوب حرف می‌زد و یکی از جزیره‌نشینان معدود دانشکدهٔ ادبیات بود. این منشأ علاقهٔ زبانشناس به او بود؛ این توجه کم‌کم به همدلی، و بعد به دلیل همکاریهای نزدیکتر به دوستی گرمی بدل شد. نامه‌ای از این زمان خطاب به پدر آنتونیو موجود است که آنتونیو در آن از او خواسته است کسی را پیدا کند که بتواند فهرستی از لغات ساردنیائی تنظیم کند، «ولی به لهجهٔ فونی^{۱۶}... و بوضوح تلفظ نرم» یعنی صدای ز (مثل تلفظ ایتالیائی روزا «rosa») و تلفظ سخت آن، یعنی صدای س (مثل سوردو «Sordo») را نشان دهد. اومبرتو کوسمو^{۱۷} استاد ادبیات ایتالیائیش را هم زیاد می‌دید، هم در دانشگاه و هم در خارج دانشگاه گاه‌گاه دوشادوش هم به قدم‌زدن می‌پرداختند. قبلاً در دبیرستان واقع در کالیاری هم معلم گرامشی بود:

وقتی شاگرد کوسمو بودم، با اینکه هنوز موضع خود را دقیقاً مشخص نکرده بودم، ولی همیشه او را دوست می‌داشتم؛ با این همه بدیهی است که سر بسیاری مطالب با او مخالفت می‌کردم. اما به نظر من آمد که من و کوسمو و بسیاری از روشنفکران دیگر این زمان (یعنی مثلاً در پانزده سال اول قرن) زمینهٔ فکری مشترکی داشتیم؛ همهٔ ما کم و بیش جزئی از نهضت تحول اخلاقی و فکری بودیم که در ایتالیا از بندتو کروچه ریشه گرفت، و اولین فرض آن این بود که انسان این قرن می‌تواند، و باید، بی‌یاری دین و مذهب زندگی کند - مقصودم البته مذهب پیامبران، مذهب بوزیتیویستها، مذهب اساطیری یا هر اسم دیگری که دارد، است.

پیوندی از علاقه‌های مشترک، این استاد و دانشجوی جوان گم‌شده در این شهر بزرگ را به سوی هم کشاند، و این کشش با گذشت زمان شدیدتر شد. بعدها، در گرماگرم مبارزات سیاسی، بخشهایی در می‌گرفت که گرامشی برای به‌کرسی‌نشاندن حرفش به مبالغه کشانده می‌شد. اما

14. Matteo Bartoli

15. Un po'di sardo

16. Fonni

17. Umberto Cosmo

محبتشان نسبت بهم بعد از کشمکشها در بحث و جدل باز برجا می ماند. خود کوسمو در نامه ای که به پیرو اسرافا^{۱۸} در دوران زندانی بودن گرامشی نوشته است می گوید:

آن سالهای دانشگاهی که من این گت. (گرامشی) و آن ج - پیتر و پائولو جروسا^{۱۹} کاتولیک اهل تیچینو^{۲۰} و همسن گرامشی - را بین شاگردانم داشتم، از پربارترین خاطره های زندگی من شمرده می شود. آن دو، دو طرز فکر متضاد داشتند مع هذا باهم در این نکته موافق بودند که محتوای مذهبی و اجتماعی و سیاسی آثار ادبی مهمتر از محتوای هنری آنهاست. یکی از آن دو فکر می کرد کانتو^{۲۱} درست می گوید و دیگری پیرو استمبیرینی^{۲۲} بود؛ من ناگزیر بودم نشان دهم که عیب این دو در کجاست و به دفاع از موضع دسانکتیس^{۲۳} برخیزم.

بارتولی و کوسمو معلمانی بودند که این دانشجوی ساردنیائی ما نیز از محضرشان برخوردار شد. اما دانشگاه هم بر روی هم توانست اثر خود را بر او بگذارد. مدرسه ای بود بزرگت از حیث انگیزه غنی، بوضوح سیماهای گونه گون فرهنگ آن زمان ایتالیا را منعکس می ساخت، نسبت به هیجانهای نوین و نیاز به تحقیق و تتبع و نوآوری پس از «محرومیت خفقان آور دوره فلسفه تحققی (پوزیتیویسم)» حساس بود. جز بارتولی و کوسمو، صاحبان این نامها در زمره هیأت علمی دانشکده بودند: لویجی اینائودی^{۲۴}، فرانچسکو روفینی^{۲۵}، جووانی کیرونی^{۲۶}، وینچنتسو مانتسینی^{۲۷}، جوئله سولاری^{۲۸}، پیتر و توئسکا^{۲۹}، آرتورو فارینلی^{۳۰}، جووانی پاکیونی^{۳۱}، رودولفو رنیر^{۳۲}، اتوره استامپینی^{۳۳}، آکیله لوریا^{۳۴} و آنیباله پاستوره^{۳۵}. مردانی با تمایلات و نظریات

18. Piero Sraffa 19. Pietro Paolo Gerosa 20. Ticino
 ۲۱. Cesare Contù (۱۸۰۴ تا ۱۸۹۵): نویسنده رمانتیک و تاریخ نویس؛ دوست و ستایشگر ماتسینی. (م. الف)
 ۲۲. Luigi Settembrini (۱۸۱۳ تا ۱۸۷۶): از نخستین مبارزان جنوب علیه حکومت بوربونها. مؤلف بیانیه مشهور «اعتراض مردم دوسیسیل» (م. الف)
 ۲۳. Francesco De Sanctis (۱۸۱۷ تا ۱۸۸۳): بزرگترین منتقد ادبی و مورخ ایتالیائی سده نوزدهم. چند بار وزیر آموزش و پرورش شد. (م. الف)
 24. Luigi Einaudi 25. Francesco Ruffini
 26. Giovanni Chironi 27. Vincenzo Monzini
 28. Gioele Solari 29. Pietro Toesca 30. Arturo Farinelli
 31. Giovanni Pacchioni 32. Rodolfo Renier
 33. Ettore Stampini 34. Achille Loria 35. Annibale Pastore

مختلف فرهنگی، بعضی هنوز پوزیتیویست، مانند لوریا، وعده‌ای متمایل به ناسیونالیسم، مانند پاکیونی؛ برخی تقریباً انقلابی چون فارینلی، و تنی چند دیگر لیبرال چون ایناثودی و روفینی. با در نظر گرفتن این نظریات مختلف، نفوذ دانشگاه بر شاگردان بیشتر در زمینه روش کار بود تا در جنبه مسلک:

[تولیاتی نوشته است:] قالار سخنرایی را در طبقه همکف بیاد دارم، در دست چپ حیاط بعد از در ورودی، که ما در آنجا از دانشکده‌های مختلف جمع می‌شدیم، با نظریات مختلفمان؛ و اشتیاق مشترک ما به دریافتن معنی زندگی ما را متحد می‌ساخت. در آنجا بود که آن مرد برجسته، آرتورو فارینلی، آثار رمانتیک آلمانی را می‌خواند و تفسیر می‌کرد... در اینجا اخلاق نوینی بود، او با وجود ما آن را عجیب می‌ساخت، بر اساس مردود شناختن هر چه قراردادی بود، بر پایه اعتقاد توأم با اینار به هدفی که با آن موجودیت هر کسی هویت می‌یافت، برشالوده آن قانون صمیمیت مطلق به ذات خویشتن.

یکی از خصیصه‌های شخصیت دوران بلوغ گرامشی، در حال سرکشیدن بود. مطالعات دانشگاهی بیش از هر چیز ذوق او را به تحقیق و علاقه‌اش را به تدقیق استوار کرده بود؛ این مطالعات «آن عادت انضباط سخت زبانشناختی» و آن «پایه و سواس اسلوب شناختی» را بوجود آورده بود که در نامه‌ای که از زندان به آنها اشاره کرده است، در سال ۱۹۱۶ درباره خودش نوشته است:

[نویسنده] از دوره شاگردی خود در دانشگاه آن کلاسهای را روشنتر و زنده‌تر بیاد می‌آورد که در آن استاد از قرن‌ها رنج و زحمتی که زیر بنا و موجب کمال یافتن روشهای تحقیقی جاری بوده است آگاه می‌ساخت. مثلاً در علوم طبیعی، کوششی که برای رها ساختن ذهن آدمیان از تعصبات و از برهانه‌های فلسفی و مذهبی مقدم بر تجربه، شده بود، تا بدانجا که توانستند دریابند که چشمه‌های آب از ترشحات جویها حاصل می‌شود نه از دریا. یا در زبانشناسی چگونه از طریق آزمونها و خطاهای تجربه‌گرائی دیرین به روش تاریخی رسیدند، و چگونه، مثلاً، معیارها و اندیشه‌های اصلی در کار فرانچسکو دسانکتیس همه حقایقی بوده‌اند که بتدریج از میان توده عظیم تجربیات و تحقیقات پرزحمت غربال شده بود. این حیاتی-ترین عنصر دانش پژوهی بود، و روحیه بازآفرینی که آدمی را قادر می‌سازد انبوهی عظیم از دانسته‌ها را جذب کند، روحیه‌ای که در ما شعله فروزان زندگی نوین روشنفکرانه‌ای را می‌افروزد.

در آن زمان این مهاجر جوان ساردنیایی کاملاً در زندگی دانشگاهی غرق بود. در خارج آن فقط مهاجران دیگری را در رستورانی می‌دید که برطبق گفته پیرو چوفو^{۳۶} «صاحب آن رستوران کارد و چنگال و بشقاب و لیوان را با زنجیر به میزها قفل می‌کرد. واضح بود که در مقابل دزدی بیمه نبود. بعضی اوقات، حتی برای محکم‌کاری، مشتریها را هم با زنجیر به پایه میز می‌بست.» گرامشی، از میان دانشجویان دوستان انگشت‌شماری داشت: چزاره برجر^{۳۷}، که یکی دیگر از شاگردان کارلو آلبرتو بود، کامیلو بررا^{۳۸} و آنجلو تاسکا^{۳۹}. نفر آخر از خانواده‌ای سوسیالیست از طبقه کارگر برمی‌خاست. تاسکا تنها فعال سیاسی میان آنان بود.

سه سال جلوتر، در ماه مه ۱۹۰۹ - هنگامی که تاسکا فقط هفده سال داشت - با کمک جوسپه رومیتا^{۴۰} و جینو کاستانیو^{۴۱} اولین گروه سازمان‌یافته (فاشو^{۴۲}) فدراسیون جوانان سوسیالیست در تورینو را دایر کرد. بعدها درباره این تجربه نوشته است: «ما گروه دوچرخه-سواران سرخپوش را براه انداختیم، و تقریباً هر یکشنبه راه می‌افتادیم و به میان روستائیان می‌رفتیم و با آنها صحبت‌هایی می‌کردیم که معمولاً نمی‌خواستند بدانند.» این گروه هنوز سخت تحت تأثیر پوزیتیویسم بود: «در مثلث بزرگ داروین و اسپنسر و مارکس، آخری داشت می‌باخت.» با وجود این کم‌کم داشتند خود را از تسلط روند پوزیتیویست غالب آزاد می‌ساختند. به سخنوری اعتماد نداشتند و فرهنگ جدی را بر احساساتی که آسان بدست می‌آیند، ترجیح می‌دادند. در کنگره جوانان سوسیالیست که در سپتامبر ۱۹۱۲ تشکیل شد، یک دانشجوی ناپلی رشته مهندسی به نام آمادئو بوردیگا^{۴۳}، آنان را «فرهنگ گرایان» نامید. گروه سازمان‌یافته تورینو درحقیقت نقطه تجمعی بود برای «انقلابیان رمانتیک» ناپخته و خوانندگان حریص صدا پرتسولینی، برای نسل جوانتری که

۳۶. Piero Ciuffo کاریکاتوریست نظم جدید L'Ordine Nuovo و روزنامه ساردنیایی دیگری. (م. الف)

37. Cesare Berger 38. Camillo Berra 39. Angelo Tasca

40. Giuseppe Romita 41. Gino Castagno

۴۲. اصطلاح فاشو Fascio که در این کتاب به «گروه سازمان‌یافته» ترجمه شده است پیش از آنکه به وسیله فاشیستها تملک شود زمانی دراز در جنبش چپ به معنی، یا به‌عنوان مظهر، گروهی سازمان‌یافته بکار می‌رفت، مانند «فاشوی ۱۸۹۱ کارگران سیسیلی». (م. الف)

43. Amadeo Bordiga

با سوسیالیستهای مسنتر بسیار تفاوت داشت. «ما تقریباً همه نسبت به روش ضد مذهبی پودرکا مآبانه، که غالباً تنها نتیجه‌ای بود که از سوسیالیسم بدست می‌آمد، خصومت داشتیم. گروه ما توانست در حرکتی که در جهت تحریم روزنامه لاسینو بود، در کنگره ملی اکثریت قابل ملاحظه‌ای بدست آورد.» ولی روابط گرامشی با تاسکا در آغاز خارج از این مجمع جوانان سوسیالیست نضج گرفت.

بار دیگر در اوایل بهار سال اول دانشگاه با تولیاتی تماس نزدیکی پیدا کرد، و آن در کلاس درس حقوق رومی استاد جوانی پاکیونی بود. تولیاتی در رشته رویه قضائی تحصیل می‌کرد و برخلاف تاسکا هنوز به فعالیت سیاسی علاقه‌مند نبود. پاکیونی دوست داشت که گاه به‌گاه به‌جای تدریس، شاگردان را به‌مباحثه وادارد؛ بنابراین گفته مارچلا و مائوریتسیو فرارا^{۴۴} «تولیاتی بحث درباره اعتبار یابی اعتبار بودن حقوق رومی، و الواح دوازده‌گانه را انتخاب‌کرد و خود به طرفداری از اعتبار آن به استدلال پرداخت و از پائیس^{۴۵} و لامبرت^{۴۶} انتقاد کرد.» این اولین سخنرانی عمومی تولیاتی بود و گرامشی هم در میان شنوندگان حضور داشت. وقتی مباحثه پایان رسید، آن دو دانشجو تجدید آشنائی کردند و به بحث باهم پرداختند. تولیاتی این پیشامد را بدین صورت یاد می‌کند: «این رویداد آغاز مباحثه‌ای طولانی بود که با گرامشی آغاز کردیم و بارها به آن باز گشتیم، به صورتهای بسیار مختلف، با آزمودگی بیشتر و تحت شرایط مختلف، درباره موضوع ابدی تاریخ بشر، که قالب هرچیزی است که آدمی می‌داند یا از این پس خواهد دانست.» آن روزگار، شاهد اشغال لیبی به‌توسط ایتالیائیان بود: ایتالیای شکوهمند جشنهای «پنجاه‌ساله»، که جنوب آن کشور در بیسوادی و سل و فساد و خرده دیکتاتوری مجاز و مرگ از گرسنگی در حال گندیدن بود، می‌خواست با تصرف یکی از ممالک «توسعه نیافته» خود را عظیمتر نمایش دهد. نیروی انسانی و سرمایه مادی در صحرا بر باد رفت. کسانی که شعور این را داشتند که در مقابل هذیان وطنپرستانه کورادینی^{۴۷} و

44. Maurizio Ferrara

45. Ettore Pais

46. Edouard Lambert

۴۷. Enrico Corradini (۱۸۶۵ تا ۱۹۳۱): ملیگرای افراطی ایتالیائی که به وسیله مجله خود به نام کشور پادشاهی ایل‌رنیو Il Regno مفهوم کشور ایتالیا به‌عنوان «ملتی زحمتکش (پرولتر)» را اشاعه می‌کرد. (م. الف)

دانونتسیو ۴۸ مقاومت کنند، و نیز آنانکه معتقد بودند ایتالیا قبل از صدور تمدن به آفریقا حق است به تمدن کردن خود پردازد، مورد تمسخر بودند. هر قدر هم که این افکار متکی به سند و مدرک بود به عنوان شکست‌گرا مطرح شناخته می‌شد، استعمارگران آن را از روی استخفاف طرز تفکر «در خانه ماندن» می‌خواندند. در چنین حال وهوائی بود که گرامشی و تولیاتی با هم محشور شدند.

تولیاتی می‌گوید: «باید بگویم که در آن ایام، در هنفوان جوانی، او صریحاً و با غرور طرفدار ساردنیا بود، حتی طرفدار ناسیونالیسم ساردنیا.» خشم عمومی اهالی ساردنیا و ستمی را که به این جزیره وارد شده است عمیقاً حس می‌کرد، و برای او هم این کینه‌ها به آسانی متوجه ساکنان قاره اروپا و خود قاره بود؛ گرامشی خود این احساس را به استعاره چنین گفته است:

ساردنیا را مزرعه‌ای حاصلخیز و پر بار در نظر آورید که حاصلخیزیش به دلیل وجود چشمه‌ای زیرزمینی است که از تپه‌های دوردست برمی‌خیزد. ناگهان می‌بینید که حاصلخیزی از میان می‌رود. برجائی که سابقاً محصول بسیار و سرشار داشت فقط علف آفتاب سوخته نشسته است. اگر می‌خواهید دلیل این فاجعه را بدانید، کافی است به آن سوی مزرعه کوچک خود بنگرید، به آن تپه‌هایی که آب از آن سرزیر می‌شد؛ و آن وقت می‌فهمید که کسی خودخواه بدجنس مایه حاصلخیزی کشتزار شما را از سرچشمه قطع کرده است.

بنابراین چه کسی مسؤول خشکاندن چشمه بود؟ چه کسی ساردنیا را این چنین به عقب ماندگی و فقر محکوم کرده بود؟ برای کمک به فهم این تصویر بد نیست متن تقاضائی را که در ۱۹۲۵ به توسط «کریستینترن»^{۴۹} (بین الملل دهقانی) به کنفرانس ملی ساردنیا در ماکومر فرستاده شد بخوانیم. گرچه این متن بیشتر به توسط روجروگریکو^{۵۰} نوشته شده است ولی الهام فکر از گرامشی است. می‌گوید:

ساردنیا... از قسمتهای بنسبت غنی ایتالیاست... دارای منابع و معادن گوناگون و بسیار است، مانند آهن، سرب مخلوط به نقره، مس، سنگ

۴۸. Gabriele D'Annunzio (۱۸۶۳ تا ۱۹۳۱): شاعر و داستان‌نویس و نماینده‌نویس و زیبایی‌شناس، و مخالف سرسخت جهان‌خواری (امپریالیسم) ایتالیا (م. الف)

49. Krestintern

50. Ruggero Grieco

سرمه (انتیمون)، و سنگ چاپ. نزدیک به یک چهارم مراتع ایتالیا در آن جزیره است. ماهیگیری آن می‌تواند منبع درآمد قابل ملاحظه‌ای برای ساکنان آن باشد، همچنین صنعت چوب پنبه‌سازی و حوضچه‌های نمک آن... بنابراین مردم ساردنیا امکانات اولیه اقتصادی را برای پیشرفتی معقول در سرزمین خود مهیا دارند.

این تصویر خالی از مبالغه نیست. بازتاب اعتقادات گرامشی است در ایامی که سخت تحت تأثیر بینوایی روستائیان و طبقه متوسط ساکنان جزیره بود و در این فکر که چه کسی سرچشمه را خشکانده است؟ این دانشجوی ساردنیایی در روزهای اول در تورینو به این مسأله جوابی می‌داد که تجربیاتش در جزیره در درون او پرورده بود. تولیاتی می‌نویسد: «گرامشی معتقد بود که نجات ساردنیا فقط در سایه مبارزه با قاره‌نشینان و خود قاره اروپا در راه بدست آوردن استقلال و رفاه و پیشرفت، امکان‌پذیر است.»

ولی این احساسات ناسیونالیستی از همان اول بوضوح به وسیله تمایلات سوسیالیستی تعدیل می‌شد. باز خود تولیاتی است که می‌گوید: «وقتی آنتونیو گرامشی از ساردنیا رسید سوسیالیست بود. شاید بهتر باشد بگوئیم که تمایلات سوسیالیستی او بهتر باغریزه شورشی ساردنیایی او و انسان‌دوستیش، که در همه روشنفکران جوان شهرستانی دیده می‌شود، بیان می‌گردد تا به یاری آشنائی با دستگاهی عقیدتی.» در حقیقت در سوسیالیسم این دانشجوی جوان نقاط مشترک با عقاید سوسیالیستی باب روز، که هنوز بسیار به فلسفه پوزیتیویست نزدیک بود، بسیار کم دیده می‌شد. خودش بعدها گفته است:

طرز فکری که مبلغان بورژوا میان توده‌های شمالی می‌پراکنند خیلی آشناست: جنوب، چیزی جز غل و زنجیری نیست که مانع توسعه بیشتر و سریعتر تمدن ایتالیاست؛ جنوبیها از نظر زیست‌شناختی پست‌ترند، پس به طور طبیعی برای وحشی یا نیمه وحشی بودن ساخته شده‌اند؛ اگر جنوب عقب‌مانده است، گناه از نظام سرمایه‌داری یا عوامل تاریخی دیگر نیست، فقط در نتیجه طبیعت جنوب است که همه را مهمل، نالایق، جنایتکار و وحشی بار می‌آورد - البته به استثنای ظهور گاه‌به‌گاه نوابغ نادری که این سرنوشت ظالمانه را تعدیل می‌کنند، مانند تک درختان نخل در کویری بی‌آب و علف. و حزب سوسیالیست عمده‌ترین وسیله انتقال این گونه طرز فکر بورژوا در میان کارگران شمالی بود.

و در جایی دیگر:

يك شمالی از طبقه متوسط اعتقاد داشت که اگر جنوب پس از رهایی از زنجیر رژیم کهنه بورژوازی نتوانسته است پیشرفتی کند، لابد به دلیل عوامل خارجی نبوده است بلکه به دلایل فطری و ناتوانی درونی جنوبیهاست... این امر مرتبط است با حقیر بودن ساختمان بدنیشان و وحشیگری بومییشان. این طرز فکر نه فقط عموماً پذیرفته شده بود بلکه به شکل نظری به توسط جامعه‌شناسان پوزیتیویست، چون آلفردو نیچه فورو، سرژی^{۵۱}، فری^{۵۲} و اورانو^{۵۳} و غیره نیز ترویج می‌شد تا جایی که به آنها به عنوان حقایق علمی نگریسته شد.

چند سال قبل، آلفردو نیچه فورو در یکی از کتابهایش (بامقدمه‌ای از انریکو فری) کوشیده بود که با اندازه‌گیری مجموعه‌های چوپانان ناحیه بارباجا^{۵۴} در ساردنیا (بین اورگوسولو^{۵۵} و اورونه^{۵۶} و بیتتی^{۵۷}) نشان دهد که بی‌چون و چرا اینجا «منطقه خلافتکاری» است، و ساکنانش مردمی هستند که نوعی ویروس جنایتکاری را با شیر مادر مکیده‌اند.

وطنپرستی منطقه‌ای گرامشی بالاخص با دیدن این که نویسندگان ناسیونالیست چنین مفهومی را می‌پذیرند آزرده می‌شد. تولیاتی می‌گوید: «می‌توانم این مطلب را با اعتقاد راسخ بگویم، زیرا که موضوع اولین گفت‌وگوی ما در سرسرای قدیمی دانشگاه تورینو بود، وقتی که از دبیرستانهای ساردنیا رسیده بودیم... گرامشی با خشم «توضیحات» جاری را که جامعه‌شناسان مزدور رواج می‌دادند و دلیل عقب‌ماندگی منطقه‌ای را «سرشتهای ویژه مردم»ش می‌دانستند، رد می‌کرد؛ احتمالاً فاصله‌ای که گرامشی در ابتدا با اجتماعات سوسیالیستی تورینو گرفت بی‌ارتباط با این واقعیات نیست، چون این اجتماعات در آن ایام بیشتر به مسائل محلی و شمالی مشغول بود.

در هر حال در همان زمان هم چیزی در برخورد عموماً با مسائل وجود داشت که سبب شده بود آنجلو تاسکا امیدوار شود که او بزودی فعالانه خود را نسبت به سوسیالیسم متعهد خواهد کرد. رویدادی این مطلب را آشکار می‌سازد. در اواخر سال اول دانشگاه، تاسکا ترجمه فرانسوی جنگ و صلح را به گرامشی هدیه کرد و پشتش نوشت: «تقدیم به همشاگرد امروز و (امیدوارم) هم‌زم فردا.» تاریخ زیر آن ۱۱ مه ۱۹۱۲ است.

گرامشی در آن زمان برای امتحانات سال اول دانشگاه خود را

51. Giuseppe Sergi 52. Enrico Ferri 53. Paolo Orano
54. Barbagia 55. Orgosolo 56. Orune 57. Bitti

آماده می‌ساخت. بسیار فرسوده شده بود. در ۱۴ مارس به خانواده‌اش نوشت: «بیش از این نمی‌توانم بنویسم، زیرا که دو روز است کسالت دارم؛ نه می‌توانم کاری کنم و نه حتی دربارهٔ چیزی فکر کنم. نمی‌توانم انتظار داشته باشم که فرصت استراحتی دست دهد تا ببینم این سر درد وحشتناک بهتر خواهد شد یا نه - شب و روز زجرم می‌دهد، مانع مطالعه و خوابم می‌شود - بنابراین واقعاً نمی‌توانم بگویم که از زندگی لذت می‌برم.» قصد داشت دو امتحان را با هم بدهد. بعدها نوشت: «در ۶ ژوئن امتحان دوم را خواهم داد، و بعد برای پانزدهم می‌توانم راهی ساردنیای عزیزم بشوم.» ولی عملاً حالش مساعد برای گذراندن هیچ‌یک از این امتحانات نبود، و آنها را تا پائیز به تعویق انداخت.

در خانه در گیلارترزا پول نداشت و به فکر افتاد که با دادن درس خصوصی مختصر عایدتی برای خود دست و پا کند. شاگردش پپینو ماملی ۵۸ در این مورد بنخاطر می‌آورد که:

من در امتحانات نهائی لاتین و یونانی تجدیدی شده بودم و چون نینو برای تعطیل به شهر برگشته بود پیش او چند درس خواندم. برای تدریس استعداد فوق‌العاده‌ای داشت. سؤالها را به صورت گفت و شنود طرح می‌کرد و بعد دربارهٔ جوابهای من اظهار نظر می‌نمود. روش دوستانه‌اش در تعلیم سبب می‌شد که احساس راحتی کنم. اما پس از مدتی ناگزیر شدیم کار را کنار بگذاریم. نینو احتیاج به استراحت کامل داشت و برای زمانی به بوزامارینا به کنار دریا رفت.

در اوایل پائیز ۱۹۱۲ گرامشی به تورینو بازگشت. تغییر خانه‌داد و نزدیکتر به مرکز در خانه شماره ۳۳ در خیابان سان‌ماسیمو ۵۹ که مسکن کارلو گریبودو ۶۰ که «طراح قلابدوزی» بود سکونت کرد. شغل صاحبخانه جدیدش بر بالای صفحه کاغذی که گرامشی نامهٔ بعدیش را بر آن به خانواده نوشت آمده بود: «از خانه‌ای که در آن بودم فرار کردم - کلمهٔ دیگری جز فرار نمی‌توانم بکار برم، چون زندگی در آنجا غیرقابل تحمل شده بود - و به جایی نقل مکان کرده‌ام که خیلی وضع بهتر نیست. بنابراین از اینجا هم با میل خواهم رفت؛ اما برای داشتن جای بهتری باید پول بیشتری خرج کرد و این کار غیرممکن است.» خیابان سان‌ماسیمو خیابان پو ۶۱ را قطع می‌کند و در حدود صد متر در طرف دیگر آن موله آنتونلیانا ۶۲ برپاست. آنجلو تاسکا اتاقی در پاگرد میان طبقه همکف و

58. Peppino Mamelì

59. San Massimo

60. Carlo Gribodo

61. Po

62. Mole Antonelliana

طبقه اول، در شماره ۱۴ همان سمت خیابان، داشت.
گرامشی امتحان جغرافی را در ۴ نوامبر گذراند و از ۳۰ نمره،
۳۰ نمره آورد؛ بعد در دوازدهم در امتحان یونانی و دستور لاتین نمره
۲۷ گرفت؛ و بعد در امتحان زبانشناسی از استاد بارتولی نمره «۳۰ با
امتیاز ۶۳» گرفت.

گرامشی مدتی دراز پس از این امتحان کار با بارتولی را ادامه
داد. دو هفته بعد از امتحان نامه‌ای به ترزینا نوشت و از او خواست که
پببند آیا: «... لغت pamentile در لهجه لوگودورو ۶۴ وجود دارد، و آیا
معنی کف اتاق می‌دهد یا نه. آیا omine de pore به معنی مردان با اقتدار
وجود دارد، و آیا اصطلاح su pirone وجود دارد - و احتمالاً معنی آن
قسمتی از ترازوست، و اگر هست کدام قسمت ترازوست؟... در لهجه
کامپیدانو ۶۵ واژه Piscadrici به معنی دختر ماهیگیر است یا نوعی مرغ
دریائی، و مانند اینها... ماهها پس از آن، یعنی در مارس ۱۹۱۳ می
بینم که سؤال کرده است: «آیا در لهجه لوگودورو کلمه pus را به معنای
پس (یعنی در نتیجه) بکار می‌برند؟ مقصود نه Pust است و نه Pustis،
بلکه pus... بعلاوه Puschena وجود دارد یا نه، و کلمات Portifale
(طلاقنا؟)، Poiu، Poiolu به چه معنی‌هایی هستند؛ در این زمان بنظر می
رسید که استعداد این را دارد که زبانشناس خوبی شود و بعدها
درباره‌اش گفته است: «یکی از بزرگترین تأسفهای ذهنی دوران زندگی،
غمی است که برای استاد، بارتولی، در دانشگاه تورینو ایجاد کردم،
زیرا او اعتقاد راسخ داشت که من آن فرشته معهودم که موظفم يك بار
برای همیشه عالمان جدید دستور زبان را بگویم.»

در مارس ۱۹۱۳ آنتونیو گرامشی بیست و دو ساله بود و سال دوم دانشکده ادبیات را می‌گذراند. کشور شروع کرده بود به رنج بردن از نتایج لشکرکشی به لیبی: طبقات پائینتر طبعاً بیشتر رنج می‌بردند، و مخارج گزاف جنگی که آنان خواستارش نبودند بسرعت نارضائی را توسعه می‌داد. در ۱۹ مارس ۱۹۰۵، کارگر کارخانه‌های اتومبیلسازی در تورینو دست به اعتصاب زدند. با اینکه دسته‌ای از کارگران که تا ۲۵ مارس سرکار حاضر نشده بودند تهدید به اخراج شدند، اعتصاب محکم باقی ماند. کارگران به‌جای آنکه هر صبح برای کار از درهای کارخانه‌های فیات، اسپا و لانچا به‌داخل بگذرند، در پارک میکلوتی^۱ بر ساحل دیگر رود پو جمع می‌شدند. برونو بوئوتسی^۲ و رهبران سندیکا در آنجا بودند و اخبار و اطلاعات رد و بدل می‌شد و روند روز به روز اعتصاب با مشورت مداوم میان افراد رهبری تعیین می‌گردید. جینوکاستانیو می‌نویسد: «ابتدا میز کوچکی را از قهوه‌خانه‌ای که در آن نزدیکی بود عاریه کرده بودیم تا سخنرانان بر آن بایستند. بعد بعضی رفقای مبتکر، مقادیری تخته و چوب سرهم کردند و سکوئی دائمی در زیر سایه درختان بزرگ چنار برپا ساختند که حکم زمینه صحنه میتینگهای ما را داشت.»

آوریل سپری شد و بعد از آن مه گذشت. صاحبان صنعت هنوز به تقاضاها تن در نمی‌دادند، و در کارگران نشانی از ضعف دیده نمی‌شد، و تجمعهای بزرگ در پارک میکلوتی به‌صورت عادت درآمد - شاید در تمام مدت چشمگیرترین جنبه زندگی اجتماعی شهر بود. گرامشی هم تحت تأثیر این پدیده قرار گرفته بود:

1. Michelotti

2. Bruno Buozzi

[تولیاتی می گوید] در بعضی ساعات قبل از ظهر، وقتی که از کلاس خارج می شدیم و از محوطه چهار گوش می گذشتیم و به طرف رودخانه پو براه می افتادیم، به جمع مردانی بر می خوردیم که با ما تفاوت بسیار داشتند و به همان سمت می رفتند. سیل جمعیت به طرف رود و پارکهای کرانه آن جاری بود... ماهم با آنان به جایی که می رفتند می رفتیم، با آنان حرف می زدیم و آنچه درباره مبارزاتشان می گفتند می شنیدیم. در نگاه اول با مادانشجویان بسیار فرق داشتند - گوئی از نژاد دیگری بودند. ولی، در حقیقت چندان فرقی با ما نداشتند و به تحقیق از نژاد دیگری هم نبودند.

اعتصاب در ۲۳ ژوئیه، پس از آنکه نود و شش روز طول کشید، با موفقیت پایان یافت. آنتونیوگرامشی در تشکیلات سوسیالیستی آن روزها فعالیت نداشت؛ ولی نسبت به آنچه می گذشت بی اعتنا نبود. هنوز زندگیش در تنهائی می گذشت و در بیماری. دوره تعطیلات در گیلارترزا و بوزامارینا چندان افاقه ای در حالش نبخشیده بود. سرما و گرسنگی و نیاز به تعقیب برنامه های سخت درسی برای ازدست ندادن کمک هزینه تحصیلی، دست به دست هم داده وضع مزاجی او را به حال زاری در آورده بود. تنهائی وضع را وخیمتر می کرد. نقص بدنی که او را فوراً از دیگران متمایز می ساخت و خلق و خوی غیر اجتماعی خودش سبب شده بود که گرامشی فقط دوستانی معدود در داخل یا خارج دانشگاه داشته باشد. فقط با یک یا دو دانشجو محشور بود و گاه استاد زبان شناسی بارتولی را می دید و با او در زیر طاقهای خیابان وینتسالیو^۳ که خانه استاد در آن بود بحثهای طولانی درباره زبان شناسی داشت. بقیه اوقات تنها بود و انواع محرومیتها را تحمل می کرد. هرگز به نمایشی، حتی به قهوه خانه ای، نمی رفت. فقط دو چیز را هرگز کنار نگذاشت: سیگار و کتاب. همان طور که در سانتولوسورجو غذایش را می فروخت تا کتاب بخرد، حالا هم بی اعتنا به بودجه هفتاد لیری ماهانه اش، از بسیار چیزها می گذشت تا کتاب مورد علاقه اش را تهیه کند. یک بار وقتی سال دوم دانشکده را طی می کرد کتابخانه کوچکی درباره ساردنیا را از وراثت شخصی به نام مارکی دبوئل^۴ خریداری کرد. این کتابخانه مشتمل بود بر سفر در ساردنیا^۵ اثر آلبرتو لامارمورا^۶ و تاریخ ساردنیا^۷ و تاریخ نوین ساردنیا از ۱۷۷۳ تا ۱۸۹۹ نوشته

3. Vinzaglio 4. Marchese di Boyl 5. Voyage en Sardaigne
6. Alberto Lamarmora 7. Storia di Sardegna
8. Storia Moderna di Sardegna dall'anno 1773 al 1799

جوسپه مانو^۹ بعلاوه يك مجلد كتاب با جلد چرمين (واقعاً عظيم، دست کم ده كيلو وزن داشت) که شامل مجموعه نامه‌های آرپورثا^{۱۰} بود. وقتی که گرامشی غرق خواندن این قبیل مطالب نبود، ترجیح می‌داد وقتش را در سخنرانیهای دانشگاه بگذراند، معمولاً در خارج از دانشکده خودش. تالیاتی می‌نویسد: «او را در همه جا می‌دیدم، هر جایی که استادی مثل ایناودی یا کیرونی یا روفینی به مسأله‌ای اساسی و با روشی روشن می‌پرداخت. مثلاً یادم هست که گرامشی همیشه در درس مشهور فرانچسکو روفینی درباره مفهوم تازه روابط دولت و کلیسا حضور داشت...»

فرسودگی جسمی و عصبی او هرگز از کنجکاوی فکریش نمی‌کاست. ولی تقریباً افسرده و از زندگی بریده بود. یکچند به نامه‌هایی که از افراد خانواده می‌رسید جواب نمی‌داد. در ۶ مه ۱۹۱۳ مادرش به او نوشته بود: «عزیز دلبندم، چهارمین بار است که نامه و کارت برایت می‌فرستم و سخت نگرانم که از تو برای زمانی چنین طولانی بی‌خبر مانده‌ام. نمی‌دانم چه فکر کنم - شاید بیماری؟ اگر این بار برفور جواب ندهی، ناگزیرم از طریق مدیران دانشگاه پرس و جو کنم. با نگرانی در انتظارم.» در ژوئیه گرامشی از مدیران دانشگاه تقاضا کرد که وضع بد جسمی او را در نظر بگیرند، و بی‌آنکه امتحانش را بگذراند به گیلارتزا بازگشت.

آن تابستان قرار بود که انتخابات صورت گیرد، یعنی اولین انتخابات بعد از اصلاح در قانون حق رأی. در ساردنیا مبارزه تجارت آزاد در اوج خود بود. روزنامه‌هایی چون صدای ملت پرتسولینی و وحدت* سالومینی و اصلاحات اجتماعی (رینفورماسوسیاله)^{۱۱} با بحثها و سرمقالات خود، بدان دامن می‌زدند. روشنفکر جوانی از شهرستان نوئورو^{۱۲} به نام اتیلیو دفنوو^{۱۳} می‌کوشید که با نوعی عمل مستقیم به مبارزه‌اش صورتی عملی ببخشد. وی در سال گذشته از تحصیل در دانشگاه پیزا^{۱۴} فارغ گردیده و پایان‌نامه‌اش را درباره «فرضیه مارکسیستی تمرکز سرمایه‌داری» گذرانده بود. به‌ابتکار او بود که گروهی برضد قانون حمایت از تعرفه‌ها، و برای تبلیغ این هدف، در جزیره پیاخاستند و در ماه اوت سندی که موضع آنها را روشن می‌ساخت در بعضی روزنامه‌های ساردنیایی و در صدای ملت (شماره ۳۵) منتشر

9. Giuseppe Mannu

10. Arborea

* L'Unità

11. Riforma Sociale

12. Nuoro

13. Attilio Deffenu

14. Pisa

کردند. این سند به توسط دفنو و روزنامه نگار جوان دیگری به نام نیکولوفانچلو ۱۵ تهیه شده بود و اشخاص نام آور دیگری هم آن را امضا کرده بودند؛ مثلاً جینو کورادتی ۱۶ منشی سندیکای کارگران راه آهن، و اتاق کار کالیاری؛ ماسیمو استارا منشی اتاق کار ساساری (این همان «استارا»ئی است که سالها پیش چند هفته ای در سانتولوسورجو معلم گرامشی بود)، جوانی سانانا ۱۷ (که بعدها با آنتونیو گراتسیادئی ۱۸، مشترکاً، «بر نهاد مسائل کشاورزی» را تألیف و در دومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا در مارس ۱۹۲۲ عرضه کرد)؛ فرانچسکو دوره ۱۹، که بعدها نماینده مجلس شد؛ و دو وکیل دعاوی جمهوریخواه جوان میچله سابا ۲۰ و پیتر و ماستینو ۲۱. و در این سند بار دیگر اعتراض بر قانون حمایت تعرفه ها عنوان شده بود و آن را موجبی دانسته بود برای «... جلوگیری از پیشرفت، و تشدید بدبختیها و بیکاریهای توده های کارگر، و بالارفتن مخارج زندگی و فرار مردم از روستاها و مهاجرت... به نفع معدودی از صنایع که نشان داده اند اصلاً خواستار حمایت نیستند و تعدادی دیگر که بی آن نمی توانند وجود داشته باشند و نه امکان توسعه دارند.» اعلامیه چنین ادامه می یافت: «اقتصاد جنوب محکوم به مرگی تدریجی شده است.» مخصوصاً اقتصاد ساردنیا که اولین صدمه را - از «بالا بودن تعرفه ها، که به صورت تصنعی موجب افزایش بهای مصنوعات، و ماشینها و ابزارهای تولید شده است.» خورده، و گذشته از اینکه «از پرمنفعت ترین تجارتش که صدور گاو و گوسفند، شراب، روغن، میوه و پنیر است؛» جلوگیری شده، از برکت تلافی جوئی استانهای دیگر علیه سیاست حمایت تعرفه های خود، (از قبیل بستن بازارهای فرانسوی به روی فراورده های ساردنیا)، از ورود به بازارهای خارجی نیز محروم گردیده است. در آخر اعلامیه از مردم پیشرو ساردنیا تقاضای کمک فکری و مالی برای پیشبرد کار این گروه شده بود. گرامشی از گیلارترزا برای صدای ملت مقاله ای نوشت، و اسم او در یکی از شماره های بعدی به فهرست طرفداران افزوده شد. (شماره ۴۱-۹ اکتبر ۱۹۱۳). این اولین بار بود که این دانشجوی جوان ساردنیائی علناً به یک مبارزه سیاسی سر می سپرد.

در این میان مبارزات انتخاباتی هم بشدت ادامه داشت. روز ۲۶

15. Nicolo Fancello

16. Gino Corradetti

17. Giovanni Sanna

18. Antonio Graziadei

19. Francesco Dore

20. Micele Saba

21. Pietro Mastino

اکتبر برای رای گیری و تعیین دوازده نماینده جزیره معین شده بود، برای اولین بار پیسوادان هم حق رای داشتند. بنابراین تعداد رای-دهندگان به میزان قابل ملاحظه‌ای بالا رفته بود - یعنی از ۴۲،۰۰۰ نفر به ۱۷۸،۰۰۰ نفر رسیده بود - یعنی ۱۳۶،۰۰۰ رای به آرای قبلی افزوده می‌شد - و همه انتظار داشتند که این عده اضافی لاقل زلزله‌ای سیاسی بوجود آورند. گرامشی می‌نویسد: «همه اعتقادی عارفانه پیدا کرده بودند که بعد از انتخابات همه چیز کاملاً تغییر خواهد کرد، مثلاً نوعی تجدید سازمان اجتماعی، یا لاقل در ساردنیا چنین اعتقادی وجود داشت.» اوضاع واقعی چگونه بود؟

سازمانهای سوسیالیستی بین اواخر ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ زمینه خود را از دست داده بودند. هم پول کم داشتند و هم مبارز. بعضی از لایقترین رهبران، مانند جوسپه کاوالرا، بر اثر دل‌سردی صحنه را ترک گفته بودند. حتی در مرکز وسیعتری چون کالیاری حزب سوسیالیست محلی و اتاق کار ناگزیر از تعطیل شده بودند^{۲۲}. با در نظر گرفتن این خلا کامل، و اینکه تا روز پیش از انتخابات هیچ‌گونه سازمانی، هیچ‌گونه هسته‌ای از مریبان سیاسی تشکیل نشده بود که عقاید تازه‌ای را در میان توده‌های پیسواد اشاعه دهد، و وظیفه معدودی افراد پر شور که می‌کوشیدند کارها را بسامان کنند هم مشکل بود و هم بفرنج. «هفته نامه کارگری» پیداری جزیره ایل ریس - ولیودلیسولا^{۲۳} ناگزیر و با تأسف اعتراف کرد که «نود درصد کارگران گوش به ما دارند بی آنکه از پیام تازه کمترین چیزی درک کنند.»

ولی آیا همه تقصیرها به گردن کارگران بود؟ آیا همین گناه متوجه معلمان نبود - به دلیل آماده نبودنشان و فاصله‌شان از وضع ذهنی مردم و تکیه‌شان بر چند موضوع تجریدی ضعیف؟ سوسیالیسم ساردنیا در آن زمان به لاسینو پودرکا نزدیکتر بود تا به مارکس. سرشت عمده آن ضد مذهبی خام و میخانه‌ای بود. پیداری جزیره در شماره ۹ ژوئیه ۱۹۱۳ درباره یکی از قانون‌شکنان ناحیه سارابوس^{۲۴} نوشته بود: «حتی اگر تراماتزو^{۲۵} جنایتکارتر از آن بود که هست، حتی اگر در اعمال وحشیانه از مرز آدمخواری فراتر می‌رفت، ما باز هم او را به کشیشان ترجیح می‌دادیم.» دوسوسیالیست از مردم دوموسنواس^{۲۶}، به

^{۲۲}. ممکن است هر دو سازمان از دیدگاه انتخابات آینده، به وسیله جینو کوراتی، کارگر راه آهنی که بتازگی به ساردنیا انتقال یافته بود، به فعالیت مجدد پرداخته باشند.

23. Il Risveglio dell'Isola

24. Sàrrabus

25. Tramatzu

26. Domusnovas

نامهای فرانچسکو سابا ۲۷ و جوسپه اونیس ۲۸ از حزب اخراج شدند، یکی برای آنکه در دعای عشای ربانی شرکت کرده بود و دیگری برای اینکه در روز جشن یوحنا ی قدیس ناقوس کلیسا را بصدای آورده بود (این مضمون رسمی اخراجنامه آن دو است). فقط معدودی از رهبران اندک تجربیاتی داشتند. در پائیز قرار بود که سه نامزد سوسیالیست معرفی شوند: جوسپه کاوالرا (که از زادگاهش جنوا ۲۹ فراخوانده شده بود) نامزد از حوزه انتخاباتی ایله‌زیاس جینوکوردتی از کالیاری و ماسیمواستارا از ساساری. دو تازه‌وارد هم برای اولین بار به میدان آمدند: در اوریستانو رفورمیستی به نام فلیچه پورچلا ۳۰ و در نوئورو کاتولیک پیشروی به نام فرانچسکو دوره. حق رای وسیعتر چه لطمات بیشتری می‌توانست به نظام قدیم وارد آورد؟

محافظه‌کاران بتحقیق وحشتزده شده بودند. گرامشی می‌نویسد: «تا آن زمان ظاهراً انتخابات فقط به نتایجی مبهم می‌پرداخته است، زیرا که نامزدهای انتخاباتی فقط نماینده مصالح محلی و شخصی بودند، نه موضعهای ملی حزبی. انتخابات چیزی بود بین انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان و انتخاب اعضای باشگاه شکار محلی.» اثری از بحث نبود. آرا بسادگی یا خریداری می‌شد یا با ارباب و دوز و کلک بدست می‌آمد یا به‌عنوان سپاسگزاری از لطف بعضیها به آنان داده می‌شد. بی‌حیثیت کردن، شایعه‌پراکنی و استهزا سلاحهای رایجی بود که در این راه بکار می‌رفت. (گرامشی می‌گوید: «کشف این که سیاستمداری دلال محبت است، همه چیز را روشن می‌کرد») ولی حالا که تقریباً همه مردان می‌توانستند رأی دهند دست‌کم تغییری جزئی لازم بود. خریداری تمام رأیها گران تمام می‌شد: حالا بهایش چهار برابر شده بود؛ و در هر حال سوسیالیستها موردی سیاسی را عرضه کرده بودند - هرچند بد عرضه شده بود - که نیاز به پاسخ داشت. ولی چه پاسخی؟ جوابی که پیدا شد ترس بود: گروهی تجهیز شد که وحشت از ناشناخته را میان مؤمنان و سوداگران و خرده‌مالکان (که به هر حال به مالک بودنشان آگاه بودند، گرچه ملکشان سخت حقیر و کوچک بود) اشاعه دهد.

بنابراین نتایج بنحوی روشن می‌شد. سالها بود که هم‌روزنامه‌های محافظه‌کار و هم روزنامه‌های توده‌ای، سیاستمداران تلخکامی که از دولت رم کنار گذاشته شده بودند و مدیران محلی که وضع مالی

27. Francesco Saba
30. Felice Porcella

28. Giuseppe Onnis

29. Genoa

نامساعدی داشتند، زمین‌داران بزرگ که از مالیاتهای سنگین خشمگین بودند، کارگران و دهقانان که از حقوقهای بخور و نمیر و گران بودن زندگی پتنگ آمده بودند، همه نقطه مشترکی در منطقه‌گرائی ساردنیا یافته بودند. کسانی که توجه داشتند که هدفهای واقعی دسته‌های مختلف که در این اعتراض شریکند چقدر باهم متفاوت و حتی متفاویر است بسیار کم بودند. نومییدی عمومی و بغض و انتقامجویی طبقه حاکم در حملات کورکورانه به دولت درهم و برهم بهم آمیخته بود. ولی شروع انتخابات، در طبقات پائینتر بالاخره نوعی تقسیم‌بندی و جدائی میان این علائق مختلف ایجاد کرد؛ و این بود دلیل برجستگی انتخابات ۱۹۱۳. محافظه‌کاران یک طرف ایستادند و کارگران در طرف دیگر: این سخن دو پهلوی «مبارزه مشترک» در راه ساردنیا کنار گذاشته شد، و دیگر امکان اشتباه و خلط نبود.

طبقه صاحب ملك ساردنیا با چالاکی هدفهایش را تغییر داد. حالا در نهایت تعجب حس می‌کرد که با حکومت رم در توافق کامل است، و دشمن واقعی تشکیلات سوسیالیستی است. سابق برای این درمبارزه‌ای که با حکومت بی‌توجه مرکزی می‌کرد اطوار و حرکات عامه را مهار کرده بود - حتی از کارهای سندیکائی پشتیبانی می‌کرد. حالا ناگهان همه چیز وارونه شده بود: حالا با شادی از قدرت و نمایندگان و پول حکومت مرکزی در جنگ علیه تشکیلات پیشیناز طبقات پائین استفاده می‌کرد. از افسانه ساردنیاگرائی استفاده لازم شده بود و حالا می‌شد آن را کنار گذاشت. حالا ناگهان صفحات روزنامه‌های طبقه حاکم، با عناوین و مطالب تازه پرمی‌شد: شهیدان جوان جنگ لیبی - که خود طبقه حاکم آنها را به طرف مرگ سوق داده بود - پشتیبانی بی‌قید و شرط از بالا بودن بودجه نظامی؛ تشویق کسانی که به طرف کارگران اعتصابی در هر جا که باشند آتش می‌کشایند؛ کشف اینکه تقاضای افزایش دستمزدها تمهیدی برای واژگون کردن «سازش صلح‌آمیز است میان سرمایه و کارگر»؛ فوران و سیل پولی که دولت دوست و همراه قرار بود در کارهای عمومی ساردنیا مصرف کند.

قدرتهای ضد سوسیالیستی به دور نامزدهای دستگاه گرد آمدند. در ایله‌زیاس که بنظر می‌رسید برد جوسپه‌کاوالرا محتمل باشد، نامزد کمپانیهای معدنی ارمینو فراریس به نفع جوسپه‌سانا رانداچو ۲۱ کنار رفت تا از تقسیم شدن رایهای دست راستیها جلوگیری شود (علی‌رغم

شهرتی که این دومی به ضد مذهبی بودن داشت، دربار پاپ نظر نامساعد علیه او را پس گرفت). در دوران مبارزات انتخاباتی در مناطق معدنی، هراظهار نظری جز موافق با نظر رئیس ممکن بود موجب ازدست دادن شغل شود. هرگونه سازمان، اساساً زیانبخش بود. مثلاً در مونته پونه ۴۲ نوزده کاریچی از میان بیست و چهار تن تقاضا داشتند که در کار شانزده ساعته روزانه تقلیلی داده شود و مزدشان از ۲/۶۰ لیر در روز بالاتر رود. اگرچه آنان به هیچ تشکیلات خارجی تعلق نداشتند، فقط به این دلیل که نوزده نفر زیر ورقه تقاضا را امضا کرده بودند، به کارشان نام «توطئه»، و به اولین اسمی که برفهرست بود نام «توطئه گر اصلی»، داده شد و برای اینکه درسی داده شود، این نفر اول از کار برکنار شد. در همه جا مبارزات در زمینه‌ای چنین ناسازگار ادامه داشت. مطبوعات و پلیس آشکارا از نامزدان دولتی پشتیبانی می‌کردند. فقط به این دلیل که شهردار سرامانا ۲۳ سوسیالیست بود، شورای محلی سرامانا با فرمان رسمی منحل شد. بر طبق گفته هفته نامه سوسیالیستها: «اتهاماتی که به رفیق کورادتی زده‌اند بیشمار است: متهم است که نفرت طبقاتی بوجود آورده است، که جنگ داخلی را دامن می‌زند، که به حیثیت مؤسسات دولتی لطمه وارد کرده است، که به پادشاه خیانت کرده است... به هر شماره پیداری هم اتهاماتی وارد است.» بنابراین قدرت اقتصادی، پلیس، قانون و تمام گروههایی که می‌توانستند فشاری وارد کنند، تمام و کمال در پشت مردان دست راستی قرار گرفتند.

با این همه، کاملاً در کار موفق نبودند. اتفاقات تازه‌ای می‌افتاد. کاوالرا از حوزه انتخابیه ایله‌زیاس انتخاب شد، پورچلا از اوریستانو، و فرانچسکو دوره از نوئورو. مجموعه این تجربه در رشد سیاسی آنتونیو گرامشی نقش اساسی بازی می‌کرد. در آن زمان نامه‌ای طولانی به دوست و همکلاسیش آنجلوتاسکا نوشته است:

[تاسکا می‌گوید] او سخت تحت تأثیر تغییری اساسی که به علت شرکت توده‌های دهقانی در انتخابات ایجاد شده بود قرار گرفته بود، اگرچه این روستائیان دقیقاً نمی‌دانستند چگونه از سلاح تازه‌شان استفاده کامل کنند. این تجربه و تعمقی که گرامشی در این باره کرده بود، در واقع سبب سوسیالیست شدن او گردید. وقتی که در آغاز ثلث بعد به تورینو بازگشت، من باز به نشانه‌های تازه‌ای در او برخوردم که نشان می‌داد

چقدر تأثیر این حوادث برای او قاطع بوده است.

انتخابات ۱۹۱۳ به گرامشی نشان داده بود که جنبش اعتراضی ساردنیاییها و شعارهایی که خود او در سال گذشته تکرار کرده بود، از قبیل «استقلال ملی برای این منطقه» و یا «قاره‌ای به خانه‌ات برگرد!» چقدر مبهم بوده است. هنوز معتقد بود که «بدجنس خود-خواهی در کیلومترها دورتر سرچشمه [حاصلخیزی ساردنیا] را خشکانده است.» ولی این بدجنس که بود؟ چه کسی چاه را خشکانده و جزیره را محکوم به عقب‌ماندگی کرده است؟ آیا واقعا همه قاره مقصر بود؟

حالا بوضوح می‌دید که آنهایی که زندگی را بر روستائیان جنوب و برخرده مالکان و بر طبقه متوسط پائین جزیره تنگ کرده‌اند، کارگران و صاحبان صنایع شمالی نیستند، بلکه ترکیبی از صاحبان صنایع و بومیان ساردنیا، یا طبقه حاکم جنوب بر روی هم هستند. فساد در خود خانه بود که با طبقه زحمتکش صنعتی که در سال پیش در تورینو در دوران اعتصاب نود و شش روزه آنها را دیده بود، فاصله بسیار داشتند.

تاسکا می‌گوید، از این زمان به بعد، «ارتباط گرامشی با نهضت سوسیالیستی بیشتر از طریق جوانان سوسیالیست گروه سازمان‌یافته تورینو بود.»

وقتی که سال سوم دانشگاه گرامشی در نوامبر ۱۹۱۳ آغاز شد، گرامشی مجبور بود تمام امتحانات سال گذشته‌اش را هم بگذراند. بار دیگر تغییر مسکن داد و این بار به‌خانه شماره ۱۴ همان خیابان سان-ماسیمو، در همان ساختمانی که آنجلو تاسکا هم در آن سکونت داشت، رفت. مادر بیوه یکی از همکلاسانش به نام کامیلوبرا تصمیم گرفته بود که یکی از اتاقهایش را اجاره دهد. این بنا دارای حیاط مرکزی بزرگی است که در هر چهار طرفش مهتابی مسقفی بنا شده است و دو در به میدان کارلینا دارد. گرامشی در طبقه بالا مسکن کرد و تقریباً مدت نه سال، یعنی تا هنگام سفرش به روسیه، در مه ۱۹۲۲ تنها مستاجر خانم برا بشمار می‌رفت.

درس خواندن در نظرش مشکل شده بود. حتی تعطیلات هم خستگی مفرط ذهنی او را درمان نکرده بود. آنچه به آن نیاز داشت تغییر کلی و عمومی در وضع زندگیش بود یا تغذیه‌ای به‌گونه‌ای دیگر، اندکی مراقبت طبی و آرامش مطلق. ولی بدون پول زیاد چنین چیزی از ذهن بدور بود. در هر حال، استراحتی طولانی و دوباره به تعویق افکندن امتحانات تا بهبودی کامل، موجب از دست دادن کمک هزینه تحصیلیش می‌شد که حتی برایش قابل تصور نبود. برای پدرش فرستادن همان مبالغ جزئی و گهگاهی هم - برای جبران کمبود کمک هزینه تحصیلی او، که به‌قیمت فداکاریهای پایان‌ناپذیر تمام افراد خانواده تمام می‌شد - مشکل بود؛ از این رو نمی‌توانست امیدوار باشد که تمام مخارج او را در دانشگاه برعهده گیرد. ماریو در دسامبر ۱۹۱۱ در ارتش اسم‌نویسی کرده بود، کارلو تازه شانزده ساله بود و برای داشتن

شغلی ثابت خیلی جوان بود و جنارو که هنوز در کارخانه یخسازي برادران مارتسولو در کالیاری کار می‌کرد، تنها کسی بود که می‌توانست کمک مختصری بکند. آقای چیچیلو با حقوق ناچیزش چهار فرزند را اداره می‌کرد. از دست دادن بورس مصیبتی می‌بود و برای اینکه پیش نیاید آنتونیو ناگزیر بود که امتحانات را بگذارند. آنتونیو مصمم بود؛ اما دیگر اراده و تصمیم تنها، کفایت نمی‌کرد. برای پدرش نوشته است:

در حالی این نامه را می‌نویسم که هیچ احساسی جز خشم و نومیدی ندارم: روزی را گذرانده‌ام که برای زمانی طولانی به یاد خواهم داشت، و متأسفانه هنوز هم پایان نرسیده است. چه فایده؟ برای يك ماه تب - آلود کار کرده‌ام، و این روزهای آخر سختتر از همیشه، اما حالا - بعد از بحرانی وحشتناک - فقط ناگزیر به گرفتن تصمیمی شده‌ام. به هیچ وجه نمی‌خواهم حالم را از این وخیمتر کنم؛ و به هیچ وجه نمی‌خواهم آنچه را که هنوز به آن متکیم بیکباره دور بریزم. امتحان نخواهم داد - برای اینکه نیمه‌مجنون شده‌ام، یا نیمه ابله، یا ابله کامل - نمی‌دانم کدام. امتحان نخواهم داد تا بیرونم کنند و همه چیز بکلی خراب شود... پدر جانم، بعد از يك ماه مطالعه مداوم و فشرده فقط موفق شده‌ام که خود را از فرط خستگی گنج کنم و سردردهای قدیم را با شدتی بیش از پیش بازگردانم، بعلاوه نوعی کم‌خونی مغزی که فراموشی برایم می‌آورد و مغزم را به تاراج می‌برد و بکلی دیوانه‌ام می‌کند. نمی‌توانم از شرش خلاص شوم و در هیچ‌جا آسایش و آرامش ندارم، نه در راهپیمایی، نه در بستر و نه در غلتیدن روی زمین چون مجانین (گاه این کار را می‌کنم)... خانم صاحبخانه دیروز پزشکی را خبر کرد و او آمپول مسکن به من تزریق کرد. امروز تریاک خورده‌ام ولی هنوز تمام بدنم می‌لرزد و هنوز گرفتار واهمه تباهی مطلق هستم که رو در رویم قرار دارد. یکی از دوستان اصرار دارد که گواهی پزشکی نشان بدهم و معافیت بگیرم؛ محتمل است که شورای استادان موافقت کنند که من از کمک هزینه تحصیلی استفاده کنم و امتحانات را در مارس بگذرانم.

همین کار را کرد و دانشکده تقاضایش را پذیرفت. موضوع کار او در جلسه ۱۹ فوریه ۱۹۱۴ شورای دانشکده مطرح شد. در گزارش این جلسه (که در سال ۱۹۵۷ توسط تسوکارو منتشر شد) آمده است: «آنتونیو گرامشی به دلیل بیماری حاد که مورد تأیید دکتر آلسیا واقع گردیده موفق نشده است که در امتحانات شرکت کند؛ گواهی دکتر حاکی است از اینکه آقای گرامشی از بیماری اختلال حاد روانی در رنج

است... این دانشجو با پیشنهاد گذراندن امتحانات مارس در پائیز، علاقه‌اش به جبران عقب‌ماندگی را نشان داده است. «اختلال حاد روانی، به نظر عذر کاملاً موجهی برای ندادن امتحان می‌رسد، با وجود این، گواهی دکتر آلسیا سبب نشد که دانشکده کارلو آلبرتو کاملاً گرامشی را ببخشاید. او محکوم به محرومیت موقت از دریافت هزینه تحصیلی، تا زمان گذراندن امتحان گذشته در دروس یونانی و تاریخ نوین (امتحانی که هر دو سال یک بار می‌گذرانند) و یک درس دیگر به انتخاب خودش، گردید.

بنابراین، هنگامی که بیش از همیشه به استراحت منظم نیاز داشت، تحت شرایطی که به دلیل محرومیت از کمک هزینه تحصیلی از همیشه مشکلتر بود، مجبور بکار کردن شد. پدرش در نوامبر به او نوشته است: «باید از تو مصراً بخواهم که کار را بر خودت آسانتر بگیری، زیرا کار زیاده بر حد مهمترین دلیل بیماری تو است؛ به یاد داشته باش که از ما خیلی دوری و هیچ‌یک از ما نمی‌تواند که بیاید و در کنار تو باشد.»

به هر ترتیبی بود - باز با کوشش و اراده بسیار - آنتونیو بر این مانع هم فائق آمد. در ۲۸ مارس ۱۹۱۴ امتحان فلسفه اخلاق را داد و با نمره ۲۵ (از ۳۰) قبول شد؛ در ۲ آوریل تاریخ نوین را گذراند (۲۷ از ۳۰). هنگامی که شورای رئیس‌ان دانشگاه در ۴ آوریل جلسه دیگری تشکیل داد، هنوز یکی از امتحانات او مانده بود. گرامشی تقاضا کرد که کمک هزینه تحصیلی او را بلافاصله پس از امتحان سوم بپردازند و در انتظار جلسه بعد نمانند، و آنها پذیرفتند. در روز هجدهم از یونانی نمره ۲۴ گرفت و به این ترتیب بار دیگر حق گرفتن تمام هفتاد لیر ماهانه به او تفویض شد. اما جد و جهد شدید و رنج و تعب ماههای گذشته بر او باز اثری عمیق گذاشت. در اواخر ۱۹۱۵ به خواهرش گراتسیتا نوشته است: «و حالا سه سال است که هر روز سردرد دارم، و هر روز لااقل یک بار سرگیجه و دوار سر.»

این دوره شدید کار، تا حدی او را از همان چند رفیق معدودی هم که در شهر داشت، بریده بود. بعد از آنکه امتحانات گذشت آنتونیو دوباره با تاسکا و تولیاتی دیدار کرد و در این زمان وقت بیشتری را با آنان گذراند. دانشجوی دیگری به جمع آنها ملحق شده بود به نام اومبرتو تراچینی^۳. او تازه در دانشکده حقوق نامنویسی کرده بود و از

بقیه جوانتر بود (گرامشی ۲۳ سال، تاسکا ۲۲ سال، تولیاتی ۲۱ سال و تراچینی ۱۹ سال). پنج سال بعد، پس از جنگ، باز این چهار نفر در هیأت تحریریه نظم جدید (لوردینه نوووو) گرد هم آمدند. ولی در این زمان فقط تاسکا و تراچینی به طور منظم و به عنوان اعضای گروه جوانان سوسیالیست به سیاست می پرداختند. اگرچه گرامشی هم - مانند تولیاتی که تاسکا درباره اش گفته است «بیشتر سرگرم درسش بود» - کمتر دخیل در سیاست بود، ولی احساس می کرد که به موضع دو دوست همدوره اش بسیار نزدیک است. نکات مشترک آنان زیاد بود: علاقه زیاد به گروه به دلیل ضدپوزیتیویست و ضد ماورای طبیعی بودنش؛ علاقه زیاد به سالوه مینی که با انحرافهای سوسیالیسم شمالی به سوی «شرکتهای تعاونی»، می جنگید؛ و علاقه زیاد به سردبیر انقلابی و جوان روزنامه سوسیالیستی به پیش؛ که نامش بنیتو موسولینی بود.^۴ به سبب نبودن قراین معتبر گفتن اینکه گرامشی قبل از ۱۹۱۴ عضو حزب سوسیالیست ایتالیا بوده یا نبوده است مشکل است. در آوریل ۱۹۶۴ تولیاتی در نامه ای به آلفونسو لئونتی^۵ نوشته است:

همان طور که می دانید، من آنتونیو را در پائیز ۱۹۱۱ در دانشگاه دیدم. برای ماههای متوالی کاری نمی کردیم جز دیدن یکدیگر و بحث با هم - یادتان هست که او چگونه بود. از تمام آن صحبتها کاملاً برمی آید که بدون کمترین تردید، او در آن زمان هم اعتقادات راسخ سوسیالیستی داشت. این اعتقادات به دوران زندگی او در کالیاری می رسید، یعنی به زمانی که گرامشی در آنجا با اتاق کار در تماس بود. ولی آنچه برایم روشن نیست این است که دقیقاً در چه سالی کارت عضویت حزب سوسیالیست ایتالیا را گرفت.... خود من در ۱۹۱۴ گرفتم؛ ولی گرامشی پیش از آن کارتش را گرفته بود.

۴. گروه، موسولینی را چنین تعریف می کند: مردی با مزاج انقلابی و مصمم - چیزی که در سوسیالیستها نیست - و تیزهوشی شایان توجه، که انعطاف - ناپذیری و آشتی ناپذیری را از مارکسیسم گرفت. اما به عبث بر آن نشد که سوسیالیسم را به صورت دیرین خود حیات تازه بخشد. به جای این کار، با آمادگی جوانانه برای پذیرفتن روندهای معاصر، کوشید، که با پذیرفتن نظریه خشونت سورل Sorel و شهودگرایی intuitionism برگسون Bergson و فلسفه اصالت عمل و روح عرفانی آن و هر نوع اراده گرایی که در جو فکری زمان وجود داشت و ممکن بود به آرمانگرایی منتسب شود، روحی تازه در سوسیالیسم وارد سازد - از این روی دیگران او را «آرمانگرا» (ایده آلیست) می نامیدند، و خودش نیز خود را چنین می دانست.

در این باره هرطور اندیشیده شود، مسلم است که این دوران زمینه مساعدی برای تولد گرامشی «نوینی»، گرامشی به عنوان شخصیتی «ملی»، بود. آنچه برای ما باقی می ماند این است که حدود نقطه عطف فکری و تحول فلسفی او به سمت مارکسیسم را ترسیم کنیم. مارچلا و مائوریتسیو فرارا نوشته اند:

کناره گیری نهائی از پوزیتیویسم از طرف گرامشی و تولیاتی انجام شد... یک مرجع مطمئن که برایشان مانده بود نوشته های آنتونیو لابرینولا^۶ بود. کوششهای او برای توضیح و گسترش بیشتر مارکسیسم در این دوران خوانده، و دوباره خوانده می شد، و بدقت مورد بررسی و تفسیر قرار می گرفت. آثاری چون: به یادبود بیانیه کمونیستی^۷ و رساله های درباره مفهوم ماتریالیستی تاریخ^۸ و سخنانی درباره سوسیالیسم و فلسفه^۹.

ولی احتمالاً، لااقل تا قبل از جنگ، چنین نبود. بنظر می رسد که این نویسندگان به دانشجویان جوان آن زمان خواندن مطالبی را نسبت می دهند، که بعدها خوانده اند. این تردید از این واقعیت سرچشمه می گیرد که گرامشی در تمام نخستین نوشته هایش فقط یک بار (در ۱۹۱۸) به لابرینولا اشاره کرده است.

خاطره دیگر این دوره از طریق آنیباله پاستوره استاد فلسفه نظری تورینو به دست ما رسیده است. می گوید که استاد بارتولی گرامشی را با این کلمات به او معرفی کرد: «تا می توانی فلسفه به او بیاموز - سزاوارش است. خواهی دید که روزی کسی خواهد شد. می خواهد درباره مارکس بیشتر بداند.» همان سال (۱۹۱۴-۱۹۱۵، سال چهارم گرامشی در دانشکده) پاستوره تفسیر انتقادی از مارکسیسم را درس می داد. در این کار او با «کشف بدیع» خودش از مفهوم هگلی جدل (دیالکتیک)، یعنی «تثبیت ابدی سه گانگی برنهاد و برابر نهاد و برهم نهاد» فراتر می رود، این کشف: «بسته شدن نطفه شرایط مادی است در زهدان اجتماع موجود به عنوان نقطه انفصال میان برنهاد و برابر نهاد» پاستوره ادامه می دهد:

گرامشی بدیع بودن این اندیشه را آنآ دریافت و آن را به عنوان دیدی

6. Antonio Labriola 7. In memoria del Manifesto dei comunisti
8. Saggi intorno alla concezione materialistica della storia
9. Discorrendo di socialismo e di filosofia

انتقادی و جدید در معنی بحران و انقلاب پذیرفت. در اصل کروجهای بود، ولی در آن زمان ناآرام شده بود، بی آنکه بداند چگونه و چرا ناگزیر از جدائی است... می‌خواست بفهمد که فرهنگ چگونه به دلایل انقلابی به معنی عملی غائی در زندگی نظری توسعه می‌یابد. می‌خواست بداند اندیشه چگونه به عمل رهنمون می‌شود (فن تبلیغ)، چگونه فکری می‌تواند دستهای مردم را به حرکت درآورد، و چگونه و به چه معنی اندیشه می‌تواند عمل باشد. اینها اولین نکته‌های من بود که بر او اثر گذاشت... مطلب مهم دیگری که او را به طرف من کشانید تکیه من بود بر منطق تجربی، بر ابداع فنی، بر تحول از انسان با فکر^{۱۰} به انسان با عمل^{۱۱}، و از منطقدان به مهندس، به اهل فن، به ماشینکار، و به کارگری که ماشین را اداره می‌کند: از کار فکری به کار دستی. خلاصه، گرامشی که مرد عمل (پراگماتیست) برجسته‌ای بود، بیش از هر چیز در آن زمان علاقه داشت که بفهمد چگونه اندیشه به نیروی عمل بدل می‌شود.

آیا گرامشی این استاد را، که حتی به او درس خصوصی داده بود، بعدها بکلی فراموش کرده است؟ در مقالات و یادداشتها و نامه‌های زندانش غالباً اشارات مهرآمیزی نسبت به استادان دیگری که در دوره دانشجویی به آنان نزدیک بوده است، مثل بارتولی و کوسمو، دیده می‌شود؛ ولی هرگز کلمه‌ای درباره آنیباله پاستوره نمی‌بینیم که تدریسش احتمالاً کمتر از آنچه یادداشت‌بالانشان می‌دهد بر تحول عقاید مارکسیستی گرامشی تأثیر داشته است، یا به هر تقدیر اثرات مستقیم کمتری گذاشته. در ۱۹۱۷ روزنامه شهر آینده (لاچیتا فوتورا^{۱۲}) نشان داد که چقدر هنوز گرامشی تحت نفوذ آرمانگرایی تاریخی کروجه بوده است. بنابراین بنظر می‌رسد که اظهار نظرهای مختلف شکل‌گیری مارکسیستی گرامشی را تسریع کرده و تجربیات فرهنگی او را، که بیشتر به دوره پختگی یا دست‌کم به دوره بسیار متأخرتر تعلق دارند، پیش‌ساخته است.

تا آنجا که به سالهای تحصیل دانشگاهی گرامشی مربوط است بنظر می‌رسد که اندیشه‌های او تحول یافته و او را از گرامشی «ساردنیائی» به چهره‌ای «ملی»، بی‌مرز کاملاً مشخصی، بدل کرد. پیرو گوبتی^{۱۳} او را «مردی» توصیف می‌کند که: «از روستا آمد تا

10. homo sapiens 11. homo faber 12. La Città futura

۱۳. Piero Gobetti (۱۹۰۱ تا ۱۹۲۶): لیبرال جناح چپ و ضد فاشیست، سردبیر هفته‌نامه انقلاب لیبرال که بعد از جنگ در تورینو منتشر می‌شد. در ۱۹۲۶ بر اثر آسیبهای که به دست فاشیستها به او وارد آمده بود، در فرانسه درگذشت. (م. الف)

سنت قدیم را فراموش کند و از میراث بیمارگونه و هاری از تاریخ جزیره‌اش رها گردد، و به‌جای آن کشتی یکسو و سرسخت به‌سوی «نوشدن» را قرار دهد. او حضور جسمانی گرامشی را «مظهر زندگانی روستائی که برای ابد از آن چشم پوشیده شده، و تحمیل قدرتمندانه و کم و بیش تهاجمی برنامه‌ای می‌داند که پایه آن، و نیز انگیزه پیشرفت آن، نومیدی و تشنگی روحی کسی بوده است که معصومیت بومی خود را شکست داده و به‌آن خیانت کرده است.»

ولی این هم ارزیابی دقیقی نبود. واقعیت این است که گرامشی میان روشنفکران تنها کسی بود که در مقام مقایسه از پذیرفتن یکی از دو شق موجود و متعارف سرپیچید: شق اول یعنی (مانند «دله‌دا» یا «ساتا») در پیله تجربه محلی، که با تمام‌حیاتی بودنش اگر به دورنمایی وسیع‌تر نمی‌پیوست محدود می‌ماند، باقی ماندن و شق دوم (مانند سالواتوره فارینا^{۱۴})، یکباره راه و رسم نوین زندگی را جذب کردن و به‌پیشینه محلی پشت‌پا زدن و آن را سنگ قبر تجربیات و حساسیتهای بومی قرار دادن. گرامشی این را هم نمی‌پذیرفت که در میان حصار ناسیونالیسم ساردنیائی زمان جوانیش پناه گیرد، یا تغییر آئین دهد و به‌مسلك و چشم‌انداز سیاسی طبقه کارگر شمالی بپیوندد - چشم‌اندازی که در آن زمان به‌وسیله مفهومیهای صنفی به‌فساد کشیده شده بود که کمتر از مفهومیهای حاکم بر زادگاه منزویش، قابل تردید نبود. قطعاً، همچنان که نوشته است، زیر تأثیر انگیزه‌ای بوده است. «برای فائق آمدن بر نحوه زندگی و طرز تفکر عقب‌مانده خاص ساردنیای اوایل قرن بیستم، و یافتن راه زندگی و طرز تفکری که ملی باشد نه منطقه‌ای و روستائی.» ولی در عین حال بوضوح درک می‌کرده است که: «یکی از نیازهای بزرگ فرهنگ ایتالیا این است که بر فکر تسلط منطقه‌ای، حتی در محدوده پیشروترین و نوین‌ترین مراکز شهریش، فائق آید.» بنابراین گرامشی بی‌آنکه گذشته خود را مدفون سازد سوسیالیست شد. در حالی که دیدگاه سوسیالیستی او وی را از ابهام و محدودیت و ضعف بعضی صورتهائی که نهضت اعتراض ساردنیا در نظر داشت آگاه ساخت. بدین ترتیب پیشینه ساردنیائی او کاملاً به‌طور طبیعی سبب شد که از نقائص مسلکی نهضت طبقه کارگر، که جنوب را به‌چشم

۱۴. Salvatore Farina (۱۸۴۶ تا ۱۹۱۸): داستانیسی از طبقه متوسط که در ساساری زاده شد اما بیشتر زندگی خود را در سرزمین اصلی ایتالیا گذراند. (م. الف)

«غل و زنجیر»ی می‌نگریست که مانع پیشرفت تمدن است، آگاه شود. سوسیالیسم به‌سؤال‌هایی که دوره تجربه او در جزیره برایش مطرح ساخته بود جواب‌های تازه‌ای می‌داد؛ ولی او به عنوان یک ساردنیائی نمی‌پذیرفت که مسائل روستائی را از مسائل انقلاب سوسیالیستی جدا کند. می‌نویسد: «مسأله این است که کارگران طوری رهبری شوند که بر تعصبات شهرستانی باژگونه‌شان با آن افکار «غل و زنجیر»ی که عمیقاً در جنبش اصلاحگر سوسیالیستی ریشه دوانده است، فائق آیند.» تاسکا و دیگر خوانندگان پرشور صدای ملت و وحدت در میان مبارزان «گروه سازمان‌یافته» این استدلال را درک می‌کردند. تاسکا می‌نویسد: «گرامشی قهرمان پر حرارت اهمیت مسائل جنوب در سیاست سوسیالیستی بود. ما هم با او هم‌عقیده بودیم و مانند او، این مسأله را یکی از نکات مهم تغییرات سیاسی که درباره آن کار می‌کردیم، قرار دادیم.»

فرصت آزمودن آمادگی حزب سوسیالیست ایتالیا برای پذیرفتن چنین عقاید نوینی بزودی دست داد. در نتیجه فوت پیلاده‌گای ۱۵ نماینده تورینو از حوزه انتخابیه بورگو سان پائولو ۱۶ این کرسی خالی ماند و لازم بود که نامزد سوسیالیست جدیدی انتخاب شود. مبارزان جوان به‌فکرشان رسید که گائتانو سالوه‌مینی را نامزد کنند. سالوه‌مینی در اکتبر ۱۹۱۳ در حوزه انتخابیه جنوب مولفتا بیتونتو ۱۷ بر اثر ترکیبی از خشونت و حقه‌بازی از طرف دولت جولیتی ۱۸ شکست خورده بود. حرکت جدید راهی بود برای تثبیت همبستگی کارگران تورینو با روستائیان پولیا ۱۹ که از داشتن نماینده‌ای خاص در مجلس محروم مانده بودند. آنجلو تاسکا با اوتاوئو پاستوره ۲۰، منشی حزب سوسیالیست ایتالیا در تورینو، در کافه «خانه ملت ۲۱» (کازادل‌پوپولو) مناظره‌ای ترتیب داد. این پیشنهاد به‌طور رسمی از طرف گردانندگان حزب (که اکثریت وسیعی در جناح چپ داشت) پذیرفته شد و بعد برای سالوه‌مینی فرستاده شد که او آن را رد کرد. اوتاوئو پاستوره گفته است که در آن زمان «گرامشی هنوز شروع نکرده بود به‌اینکه بنحوی خاص در حزب فعالیت کند؛ با وجود این مذاکرات با سالوه‌مینی را باید به عنوان اولین ابتکار سیاسی این دانشجوی ساردنیائی در تورینو ثبت

15. Pilade Gay

16. Borgo San Paolo

17. Molfetta-Bitonto

۱۸. جولیتی لیبرال بزرگ، بزرگترین مخالف «اداره» سیاسی ایتالیای جنوبی هم بود. (م. الف)

19. Puglia

20. Ottavio Pastore

21. Casa del Popolo